۶. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۱۷)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - سه‌شنبه، ۱۷ خرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- اثبات قرآن به خبر واحد
- تواتر قرائات سبع نزد محقق اردبیلی
- ضرورت بحث از تعدد قرائات
- وجود قرائات متعدده و تواتر آن‌ها در زمان امام رضا (ع)
- تواتر قرائات امری مطرح بین علماء قدیم و جدید
- مسلم بودن تواتر قرائات و اشکال به التمهید
- امام علی (ع) اعلم به علم قرائات
- تهافت بین کلمات صاحب جواهر در مورد تواتر قرائات
- تفاوت فتوای مجتهدین و اختیار القرائه

پیشگفتار (خلاصه)

اثبات قرآن به خبر واحد

> و فی «جامع المقاصد و المقاصد العلیة و الروض» أنّ شهادة الشهید لا تقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد. فحینئذٍ تجوز القراءة بها. بل فی «الروض» انّ تواترها مشهور بین المتأخّرین. و اعترضهما المولی الأردبیلی و کذا تلمیذه السیّد المقدّس بأنّ شهادة الشهید غیر کافیة، لاشتراط التواتر فی القرآن الذی یجب ثبوته بالعلم و لا یکفی الظنّ فلا یقاس بقبول الإجماع بخبر الواحد، نعم یجوز ذلک للشهید لأن کان ثابتاً عنده بطریق علمی، انتهی[1]

این علی المبنا است. شما می‌گویید در اجماع منقول یک نفر باید حجت است، **«أنّ شهادة الشهید لا تقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد»؛** این از آن کمتر نیست. این فرمایش شهید ثانی و محقق ثانی بود در اینکه شهید اول فرموده بودند «العشر متواتر». نه هفت قرائت، بلکه ده قرائت متواتر است. این دو هم از شهید اول دفاع کرده‌اند؛ یعنی یک خبری که می‌گوید تواتر در عشر ثابت است، ادعای او از این کم تر نیست که بگوید «علیه الاجماع». چطور اجماع یک عنصر فقهی و یک دلیلی است که به اخبار یک مخبر واحد ثابت می شود، در این جا هم تواتر در عشر به ادعای شهید ثابت می شود که خبری کار هستند.

«بل فی الروض انّ تواترها مشهور بین المتأخّرین و اعترضهما المولی الأردبیلی و کذا تلمیذه السیّد المقدّس بأنّ شهادة الشهید غیر کافیة»؛ شهید اول که گفتند عشر متواتر است، کافی نیست. دلیل را ببینید:**«لاشتراط التواتر فی القرآن الذی»؛** این الذی صفت تواتر است یا قرآن؟ احتمال هر دو را بررسی می کنیم.

«لاشتراط التواتر فی القرآن الذی یجب ثبوته بالعلم»؛ قرآنی که واجب است ثبوت آن به علم و اگر به تواتر بخورد، به این صورت معنا می شود: **«لاشتراط التواتر فی القرآن الذی یجب ثبوته بالعلم»؛** تواتری که واجب است به علم ثابت شود. هر دو احتمال را بررسی می کنیم. بعدا می بینیم اشکالشان به محقق و شهید ثانی وارد هست یا نیست.

تواتر در قرآن شرط است؛ این احتمال اول است. الاقرب یمنع الابعد. مرجع ضمیر ثبوته به القرآن برگردد که الاقرب است. این احتمال اول است. وضع قرآن به چه صورت است؟ یجب ثبوته بالعلم. با اجماع و احکام فرق می کند. **«و لا یکفی الظنّ»؛** در ثبوت قرآن ظن کفایت نمی کند.**«فلا یقاس بقبول الإجماع بخبر الواحد»؛** قرآن را نمی توانیم با خبر واحد ثابت کنیم.**«نعم یجوز ذلک للشهید لأن کان ثابتاً عنده بطریق علمی»؛** ایشان می توانند بگویند که قرآن است. این احتمال اول.

احتمال دوم:**«لاشتراط التواتر فی القرآن الذی یجب ثبوته بالعلم»؛** تواتری که باید برای ما با قطع ثابت شود. نه این که یک نفر بگوید. **«و لا یکفی الظنّ»؛** در ثبوت تواتر ظن و اخبار یک نفر کافی نیست. **«فلا یقاس»؛** این که تواتر باید با علم ثابت شود قیاس نمی شود با **«قبول الإجماع بخبر الواحد»**؛ که اجماع با خبر واحد ثابت می شود.

آیا این دو احتمال از نظر مطلب تفاوت دارد یا ندارد؟ خب محتوا دو تا است. دومی که به تواتر باشد، رنگ استدلال اصولی دارد. اولی به این صورت نیست، بلکه یک خصوصیتی در قرآن کریم را مطرح می کند؛ ایشان می‌گویند اجماع، برای احکام و در فضای فروعات است. اما ساحت قرآن، ساحت ظن نیست. کتاب خدا است. باید قرآن علمی و قطعی باشد. این احتمال اول.

مثل صاحب جواهر به این اشکال کرده اند.

> لأنا نقول أولا : يمكن منع دعوى وجوب قراءة المعلوم أنه قرآن ، بل يكفي خبر الواحد ونحوه مما هو حجة شرعية[2]

معلوم است که قرآن در نفس الامر معلوم است. اما وقتی می خواهیم کلامی فعلا معنون به این شود که بالحجه قرآن است و حجت داریم که قرآن است، در این جا چه کسی گفته که در قرآنیت باید قطع داشته باشیم؟! پس این معنای اول است که می گوییم قرآن طوری است که باید با قطع ثابت شود. این احتمال اول است که صاحب جواهر هم فرموده اند.

اما این احتمال که به تواتر برگردد، یک استدلال علمی است؛ اگر چیزی مشروط به شرطی باشد، تا زمانی که آن شرط احراز نشود آن شیء ثابت نیست. این مطلب خیلی روشنی است. هر امری که به یک شرطی مشروط باشد، برای این که بتوانیم بگوییم آن امر ثابت است، باید آن شرط احراز شود. و الا خلف فرض می‌شود. این مشروط به این است، بعد شما می گویید ما شک داریم که شرط هست یا نیست، ولی خودش آمد. این تناقض است.

«لاشتراط التواتر فی القرآن»؛ در قرآن تواتر شرط است، پس ما با شرط کار داریم. در قرآن ما یک شرط داریم که آن شرط، تواتر است.**«الذی»؛** آن تواتری که**«یجب ثبوته بالعلم»؛** چون شرط است. نه این که چون قرآن است. هر کجا ما یک شرطی داریم تا زمانی که آن شرط احراز نشود و علمی ثابت نشود، مشروط هم اثبات نمی شود.**«و لا یکفی الظن»؛** چون ظن در شرط که کافی نیست.

شاگرد: تعبدی نیست؟

استاد: تواتر شرط است و در این شرط تواتر، ظن کافی نیست. چون لایجیء المشروط عند شرطه الا عند وجود شرطه. وقتی ظن داریم شرط محرز و ثابت نیست، پس مشروط هم نیست. این حرف ایشان است[3].

«فلا یقاس بقبول الإجماع بخبر الواحد»؛ در خبر واحد شرط داریم یا نداریم؟ شرط تواتر، نداریم. ثبوت اجماع، مشروط به تواتر نیست. لذا چون شرط تواتر ندارد برای یک نفر هم کافی است. یک نفر اخبار می‌کند که در این جا اجماع هست، اگر ثبوت اجماع شرط داشت، تا زمانی که شرط نمی آمد ما قبول نمی کردیم. اما چون ثبوت اجماع شرط ندارد، یک نفر هم که گفت قبول می کنیم. چون شرط ندارد.

در همان خبرواحد اگرکسی اجماع را نقل بکند اما فاسق باشد؛ یعنی همان واحد یک شرطی دارد؛ واحد ناقل اجماع یک شرطی دارد که عدالت و وثوق او است؛ اگر فاسقی نقل اجماع کرد، باز همین قاعده در آن جا می‌آید. این قاعده «المشروط لایوجد الا عند احراز شرطه». باید عدالت و وثوق و خبرویت ناقل اجماع را احراز کنید. تا زمانی که احراز نکنید اجماع ثابت نیست. ولی اگر شرط اجماع هم تواتر بود،

باید تواتر را هم احراز کنید. پس همان طوری که در نقل اجماع به خبر واحد، باید عدالت واحد را احراز کنیم، چون شرط است و اگر در اجماع هم شک داشته باشیم این اجماع درست نمی شود، در قرآن علاوه بر آن، تواتر شرط است. تواتر باید ثابت شود. این اندازه ای است که ما از فرمایش این دو بزرگوار در اشکالشان به محقق ثانی و شهید ثانی فهمیدهایم.

شاگرد: شرطیت آن باید احراز شود یا تحقق این شرط؟

استاد: شرطیت آن را فرض گرفتند. تحقق آن باید احراز شود. این فرمایش ایشان است.

شاگرد۲: اگر قرار شد که تحقق شرط احراز شود، اجماع منقول هم برای ما محرز نیست.

استاد: محرز است. یعنی یک عادلی می گوید علیه الاجماع. شرط ثبوت اجماع تواتر نیست. یک نفر خبر میدهد.

شاگرد۲: اگر خود اجماع شرط چیزی باشد، باید تحقق آن محرز باشد. با نقل یک نفر که محرز نمی شود.

استاد: وقتی قبول کردیم با نقل یک نفر اجماع ثابت می شود، خب ثابت می شود. لذا عرض می کنم این اشکال دو بزرگوار به آنها وارد نیست. چون بنابر هر دو معنا، چه بگویید قرآن باید به علم ثابت شود؛ قرآن کریم به علم ثابت می شود و در یک طیف وسیعی هم هست. اما نفی ما عدا نمی کند که ما بخشی از قرائات صحیحه داشته باشیم که شرعا حجت است ولو موجب علم هم نیست. این چیزی ممتنعی نیست که بخشی از قرائات قرآن با حجت ثابت شود. حجیت یعنی «ظنیة الطریق لاینافی قطعیة الحکم». همانی که معروف است. وقتی خود مولی می فرماید اگر روایتی از ثقه به شما رسید، آن را به من نسبت بدهید. یعنی «جعلت الامارة الظنیه حجة». اگر خود مولی بفرمایند که در قرآن علم هست، اما بعضی از قرائاتی که متواتر نیست ولی اماره ظنیه بر ثبوت آن قرائت هست، جعلته حجة، مشکلی ندارد.

شاگرد: یعنی می فرمایید دلیل اثباتی داریم؟ آن ها می گویند اصل بر این است که ظن حجت نباشد و آن موارد با دلیل خاص خارج شده است، لذا مدعای شما نیاز به دلیل اثباتی دارد.

استاد: ما از محقق ثانی و شهید ثانی دفاع می کنیم. آن ها می توانند این حرف را بزنند که وقتی ما می گوییم قرآن ثابت می شود، بر مبنای ابن جزری و مبنای دوم او است که هفته قبل صحبتش شد. این جزری گفت اگر قرائتی سه شرط داشته باشد لایجوز ردها، یحرم انکارها، یجب قبولها؛ سه شرط چه بود؟ صحت سند – که به جای تواتر شرط دانست-، مطابقة المصحف و موافقة القواعد العربیه. غلط عربی نباشد. ابن جزری در صحت سند می گوید وقتی سند صحیح است ما به شارع نسبت می دهیم و می گوییم این کلام خدای متعال است. و لذا این که شهید گفتند «کل ٌمما نزل به روح الامین»، با صحت سند هم می گوییم «مما نزل به الروح الامین».

شاگرد: سوال این است که صحت سند منجر به علم ما می شود؟

استاد: نه، صحت سند یعنی تواتر نیست.

شاگرد: اگر منجر به علم نشود چگونه از اصل حرمت عمل به ظن -لا تقف ما لیس لک به علم- خارج میشود؟

استاد: آن مبنایی می شود؛ یعنی اصل حرمت عمل به ظن در چه محدوده ای است؟ در محدوده نقل ها است؟ در محدوده اعتقادات است؟ از اصل ادله حرمت عمل به ظن هم چند سال پیش بحث شد که استظهار از آن ها چیست.آن ظن، ظن عند الظان نبود. ظن عند الحاکم به آن بود. این استظهار مهمی

است که درذهن من بود. یعنی گاهی شخصی قاطع است، می گویی قاطع هستم که مطلب این است، اما شما می گوییدتلک ظنونکم. این ظنونکم به چه معنا است؟ می گویی من که ظن ندارم، من قاطع هستم. در این جا حاکم حتی قطع او را تخطئه می کند و می گوید که این ها ظنون است. ظنون است یعنی اباطیل و اوهام است. ما از روایت شریفه ای که بود این را استظهار کردیم. شواهد عدیده ای هم بود که «ان الظن لایغنی من الحق شیئا» نمی خواهند بگویند که آن شخص میخواهد بگوید «ان الظن»، بلکه در خیلی از جاها می گوید که من قاطع هستم و اصلا در فضای ذهنی خودش ادعای قطع دارد. اما خدای متعال به تو می گوید که خیالت می رسد قطع داری ، این ظن است و « ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» . این علی المبنا است.

علی ای حال آن چه که عرض من است این است که ثبوت یک امری که واقعیت دارد با حجت، مثل ثبوت وجدانی او است. در اصول و جاهای دیگر هم می گفتیم. می گفتیم احراز و ثبوت یک موضوع گاهی وجدانی است و گاهی بالاماره است. شما می بینید که نجاست در ظرف افتاد، می گویی چون دیدم پس نجس است. این یک راه است. راه دیگر این است که می گویی دو شاهد عادل گفتند که نجاست در ظرف افتاد. در این جا علم نیست اما علمی هست. یعنی قسم می خوری که بگویی الان وظیفه من این است که بگویم این نجس است. چ

خب اگر این طور جلو برویم در تواتر هم همین حرف را می زنیم. یعنی محقق ثانی و شهید ثانی می توانند بگویند؛ می گویند در ثبوت قرآن، تواتر شرط است. اما چه کسی گفته احراز شرط باید همیشه با علم وجدانی باشد؟! بلکه با علمی هم می شود. علمی یعنی یک چیزی که دلیل قطعی داریم که بر من حجت است. مثل قبلا؛ یک وقتی است که می فهمید قبلا این جا است، یک وقتی هم یک نفر به عنوان خبر واحد می گوید که برای شما اطمینان ای ظن می آورد. الان می گویی وقتی مخبر گفت من خودم به علم نرسیدم اما شرط استقبال صالات را احراز کرده ام. می گویی استقبال شرط نماز است باید قطع پیدا کنیم! می گوییم چه کسی گفته؟! هر کجا مشروطی شرطی داشته باشد، احراز شرط انواعی دارد. آن چه که فضای متشرعه با آن مانوس هستند این است: همان طوری که شرط با علم وجدانی می آید با علمی که شارع اعتبارش کرده هم می‌آید.

بنابراین محقق ثانی و شهید ثانی می گویند قبول داریم که تواتر شرط است، اما هم شرط را احراز کردیم. با چه چیزی؟ مثالش این است: شما می گفتید قول لغوی یا قول رجالی حجت است. موثق بودن و عادل بودن شرط قبول خبر واحد هست یا نیست؟ شرط است. خب وقتی می خواهید ببینید این راوی ثقه هست یا نه، باید عن علمٍ و عن وجدان برسید که ثقه هست؟ یا اگر یک خبری رجالی گفت ثقه است، قبول می کنید؟ قبول می کنیم. پس عدالت شرط راوی است، اما شرطی است که احراز آن با مراجعه به خبره حل می شود. این جور نیست که چون شرط است دیگر نتوان به قول رجالی مراجعه کنیم. شرط قبول خبر واحد عدالت راوی است، لذا باید علم پیدا کنیم! چه کسی گفته؟! شرط قبول خبر واحد عدالت راوی است، شما می توانید با مراجعه به خبره آن را احراز کنید. احراز حجت؛ یعنی می گویید زن من حجت هست؛ حجت بر این که این آقا عادل است. حجتت چیست؟ نجاشی فرموده. عین همین مراجعه به خبره را در این جا بیاورید. الان حرف محقق ثانی را می‌گوییم. عین همین را در این جا بیاورید. شرط ثبوت قرآن کریم تواتر است. چطور این شرط را احراز می کنیم؟ گاهی مانند جایی که سراغ نجاشی می رفتیم، سراغ شهید اول می رویم که امام در قرائت است. پس برای ما احراز تعبدی شد.

شاگرد: اگر شرط شرعی باشد همین طور است، اما مگر این شرط شرعی است؟ این که قرآن باید با تواتر ثابت شود شرط شرعی است؟ ای ما آن را با وجدان درک می کنیم؟ اگر آن را با وجدان درک کنیم دیگر جای تعبد نیست.

استاد: ببینید اگر شرط عقلی، عقلائی، هر طور باشد، ما در مواردی که به دنبال تحصیل الحجه هستیم، تمام عقلاء در تمام انواع شروط، منتظر احراز وجدانی شرط و احراز به علم خودشان نمی‌مانند. شروط را با امارات عقلائیه احراز می‌کنند. خب فرض گرفتیم که تواتر شرط عقلی کار

است، یعنی اگر می خواهی آیه ای را به خداوند نسبت دهی مواظب باشی و عقلاء و شارع شما را مواخذه نکنند. خب باز خود عقلاء می‌گویند اگر در اثبات، به خبره مراجعه کردید، خبری فن که یک عمر کار کرده به شما گفت این قرآن است، با استناد به قول خبره تعبدا شرط را احراز می کنید.

شاگرد: فرمایش ایشان مصادره به مطلوب است. ایشان فرمودند «یجب ثبوته بالعلم و الی یکفی الظن»، شما می‌فرمایید نه، اگر ظن علمی باشد، اگر حجت باشد، تواتر ثابت است. اگر آن، تواتر را ثابت کند کفایت می‌کند.

استاد: بله، و لذا در نقل اجماع می گویند یکفی الظن؛ یک نفر که بگوید کافی است. اگر شرط ناقل اجماع عدالت است، یکفی الظن بعدالته ام الا؟ شرطش این است که یکفی ام الا؟ اگر بگویند الایکفی، باید شرط را احراز کنند؛ باید به عدالت او قطع پیدا کنند. پس قول نجاشی کافی نیست. قول علماء به این که فلانی ناقل اجماع است، کافی نیست. اگر هم ظن کافی است، چون عقلاء احراز تعبدی ظنی را قبول می‌کنند، این جا هم چنین است. این حاصل عرض من است.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۱

[2] جواهر الكلام‌ج۹ص۲۹۳

[3]شاگرد: عبارت مولی الاردبیلی و سید مقدس، عین عبارات ایشان است؟

استاد: در پاورقی از خود ارشاد الاذهان آورده اند.

تواتر قرائات سبع نزد محقق اردبیلی

می خواهم مطالبی را عرض کنم که مهم است. دیروز فرمودند آیا صلاح هست بحث تعدد قرائات مطرح شود؟ این ها سوالات مهمی است. بعضیها به شدت تحاشی دارند که این ها مطرح شود. شاید نظرها مختلف باشد. ما که پنج-شش سال است مباحثه کردیم، با توجه به مطالبی که جمع آوری شده، باید تلاش کنم ذهنیت خودم را به شما منتقل کنم. قبل از این که عبارت بعدی را بخوانم، نکته ای را عرض می کنم.

ببینید شما از کلام محقق اردبیلی و صاحب مدارک چه می فهمید؟ از همین استدلالی که الان بحث کردیم چه می فهمید؟ نزاع این دو بزرگوار با دو بزرگوار دیگر در چه چیزی بود؟ در تحقق تواتر عشر بود. این نکته مهمی است. یعنی ببینیم که این چهار بزرگوار سر چه چیزی نزاع می کنند. نزاعشان سر عشر است. همه آن ها سبع را قبول دارند. خود محقق اردبیلی با این دقتها فرمودند لا خلاف فیه و آنها را قبول کردند. اینها سبع را قبول کردند حال ما به کجا می رویم؟!

آن نکته ای که می خواهم عرض کنم، این است: استدلالی که محقق اردبیلی با آن، حرف شهید ثانی و محقق ثانی را نمی پذیرند، بیان گر این است که این دو بزرگوار این استدلال را در سبع قبول دارند. حالا برگردیم عبارتشان را دوباره بخوانیم.

> و اعترضهما المولی الأردبیلی و کذا تلمیذه السیّد المقدّس بأنّ شهادة الشهید غیر کافیة، لاشتراط التواتر فی القرآن الذی یجب ثبوته بالعلم و لا یکفی الظنّ فلا یقاس بقبول الإجماع بخبر الواحد، نعم یجوز ذلک للشهید
>
> لأن کان ثابتاً عنده بطریق علمی، انتهی[1]

«...لاشتراط التواتر فی القرآن الذییجب ثبوته بالعلم و لا یکفی الظنّ»؛ شما دو بزرگوار قبول دارید که قرائات هفت گانه متواتر است؟ می گویند قبول داریم. یعنی علم به تواتر سبع داریم. این کم نیست. این ها ایراد نیست. یعنی این دو بزرگوار با دو نفر دیگر در عشر درگیر هستند. می گویند در آن سه قرائت به تواتر علم ندارید؛ قرآن علم می خواهد. خیلی جالب است. فضای الان ما درکتاب هایی که می آید چه شده؟! فضایی که این بزرگاران بحث می کنند چه بوده؟!محقق اردبیلی داد می زنند که ما در هفت تا علم به تواتر داریم، قرآن هم علم می خواهد. ما در این سه قرائت که علم ندارید. این نکته خیلی مهم است. به ذهنم آمد که خود دعوای این چهار بزرگوار یک پرچم بزرگی را بلند کرده که ما به تواتر علم داریم. چرا؟ چون در آن سه قرائت علم ندارید، لذا آن ها را رد کردیم. این ها ایراد نیست.

یک مدتی است برای همین چیزهای کوتاه صفحه ای را با یک عنوان ایجاد کرده ام. هر کدام خواستید کمک کنید. اگر این گسترده شود بعد می بینید که چه دم و دستگاهی می شود. الان این خودش یک عنوان است. یعنی نزاع محقق اردبیلی با محقق ثانی و شهید ثانی، موکد این است که محقق

اردبیلی داد می زنند که نحن ذوو علم بتواتر السبع. به تواتر سبع علم داریم، نه به سبع. و لذا با این ادعای بزرگ در عشر خدشه می کنند.

شاگرد: از این عبارت این را می فهمید؟

استاد: قبل از آن گفتند:

> یجب أن یقرأ بالمتواتر و هی السبع. و فی «جامع المقاصد» الإجماع علی تواترها. و کذا «الغریة». و فی «الروض» إجماع العلماء و فی «مجمع البرهان» نفی الخلاف فی ذلک**[2]**

«**... نفی الخلاف فی ذلک**»؛ یعنی تواتر سبع. این نکته خیلی مهمی است.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۱

[2]همان ۲۰۹

ضرورت بحث از تعدد قرائات

آقا هم می فرمایی که آیا بحث از تعدد قرائات صلاح هست یا نیست، بینی و بین الله عرض می کنم که از مرحله صلاح در شده. از مرحله ضرورت در شده. شما باید ببینید یک مبنای عجیب و غریب از قرن یازدهم آمده، بعد هم روی آن سان داده اند. الان هم کسانی در فضا هستند و مدافع سرسخت آن هستند، الان لوازم آن آشکار می شود. برای این که لوازم آن آشکار نشود، می گویند حرفش را نزنید، صلاح نیست. خب مبنای شما صلاح نیست. لوازمی که حرف شما دارد صلاح نیست حرفش زده شود. این از اماراتی است که حرف شما درست نبوده. تعبیرات عجیبی که وقتی دیدم اصلا حالم عوض شد! از کسانی هم که خبره کار بوده اند؛ دو سمینار بوده، یکی در سال نود و هشت، دیگر در سال نود و نه. جزوه آن را به من داده اند. سمینار خوبی بوده. بعضی از کسانی که اهل کار هستند گفته اند مسائله قرائات مانند ظرف سرکه می ماند، نباید درب آن را باز کرد! هر چه هم که بخواهیم آن را هم بزنیم بدتر می شود! وای! آخر این جور؟! بله ما یک راهی رفته ایم که این ها لوازمش شده. حال برای ما سرکه شده که نباید درش را باز کنیم! در حالی که اصلا به این صورت نیست. این ها را ببینید. این تراث عظیم شیعی قبل از قرن یازدهم است. همه تلاش ما هم این است که این ها احیاء شود و بالا بیاید.

وجود قرائات متعدده و تواتر آنها در زمان امام رضا (ع)

من برخی از چیزهایی که به تازگی برخورد کرده ام را می گویم. البته شنبه ولادت امام رضا ع است. من در فدکیه یکی فایلی باز کرده ام؛ قرائات در احادیث حضرت امام رضا ع. پنج-شش مورد است که مربوط به روایات حضرت می شود. این آقایان می‌گویند که یکی بوده. اتفاقاً در عیون اخبار الرضا[1] حضرت می پرسند که چطور می خوانند؟ ابن وشاء گفت «من الناس من یقراء هکذا و من الناس من یقراء هکذا». ببینید خود روایت عیون می گوید در همان زمان قرائات بود. این طور نیست که بگوییم قرائت یکی بود. و اسمی از بقیه نبرید. او می گوید «من الناس». روایت «اقرئوا کما یقرء الناس» دقیقا خودش را در این جا نشان می‌دهد. حضرت در آن جا یکی از آن ها را تخطئه می‌کنند. بعدا می رسیم -و مرحوم مجلسی هم فرموده – که این تخطئه قرائت است یا تخطئه ای است که ابن وشاء از آن استفاده کرد «فلیس منه»؟ اگر خواستید شنبه همان صفحه را مباحثه می‌کنیم. اگر خواستید هم خودتان مراجعه کنید.

علی ای حال جالب است که این صفحه را ببینید. حضرت استشهاد می کنند و می گویند «و هو فی قرائة ابی، و هو ثابت فی مصحف عبد الله بن مسعود». چه چیزی را می آوردند؟ چیزی را می آوردند که اهل سنت حاضر بودند. ما الان می گوییم «آل یاسین» را چه کسی گفته ؟ بلکه همان «الیاسین» است. حضرت در مجلس شلوغ مامون که همه علماء اهل سنت حاضر بودند، فرمودند «یقول الله تعالی سلام علی آل یاسین». احدی هم انکار نکرد. یک نفر گفت ما که می خوانیم «الیاسین» است. چرا انکار نکردند؟ چون می دانستند که این قرائات قرائة الناس است و همه آن ها متواتر است. مشکلی نداشتند تا بگویند «آل یاسین» دافع، رافع و مانع دیگری است، در حالی که استدلال حضرت سر رسید. این متعدد آمده است. همین قرائتی است که الان هم هست.

---

[1] عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج ٢ ؛ ص٢٣٢

١- حدثنا محمد بن أحمد السناني قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا أبو الفيض صالح بن أحمد قال حدثنا سهل بن زياد قال حدثنا صالح بن أبي حماد قال حدثنا الحسن بن موسى بن علي الوشاء البغدادي قال: كنت بخراسان مع علي بن موسى الرضا ع في مجلسه و زيد بن موسى حاضر قد أقبل على جماعة في المجلس يفتخر عليهم و يقول نحن و نحن و أبو الحسن ع مقبل على قوم يحدثهم فسمع مقالة زيد فالتفت إليه فقال يا زيد أ غرك قول ناقلي الكوفة إن فاطمة ع أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار و الله ما ذاك إلا للحسن و الحسين و ولد بطنها خاصة فأما أن يكون موسى بن جعفر ع يطيع الله و يصوم نهاره و يقوم ليله و تعصيه أنت ثم تجيئان يوم القيامة سواء لأنت أعز على الله عز و جل منه إن علي بن الحسين ع كان يقول لمحسنين كفلان من الأجر و لمسيئين ضعفان من العذاب قال الحسن الوشاء ثم التفت إلي فقال لي يا حسن كيف تقرءون هذه الآية قال يا ابن رسول الله إنه ليس من أهلك إنه عمل غير صالح «2» فقلت من الناس من يقرأ إنه عمل غير صالح و منهم من يقرأ إنه عمل غير صالح فمن قرأ إنه عمل غير صالح فقد نفاه عن أبيه فقال ع كلا لقد كان ابنه و لكن لما عصى الله عز و جل نفاه عن أبيه كذا من

كان منا لم يطع الله عز و جل فليس منا و أنت إذا أطعت الله عز و جل فأنت منا أهل البيت.

تواتر قرائات امری مطرح بین علماء قدیم و جدید

من در مدرسه ای دو -سه کلمه ای عرض کرده بودم. یکی از اعزه -که بالای سر من کف پای ایشان است!- فرموده بودند کسی که آن جا حرف زده خوب بود از استدلالات التمهید را هم علیه تواتر بگوید. چطور از مطالبی که ایشان در در تواتر آورده اند اسمی نمی برد و تنها حرف خودش را می زند! خب اصلا سبک استدلالات التمهید را ببینید. عرض کردم یکی از راه ها این است که قولی را که برای بزرگان علماء است، بگویند این طلبه می گوید. مثلا اسم منی که هیچ کاره ام را بیاورد و بگویند او این را میگوید. همه هم بگویند غلط کرده که می گوید. راست هم می گویند. اما اگر بگویند این که اصل قول او نیست. بلکه او طلبه است و دارد مطالعه میکند. اقوال بزرگان علماء است. از قدیم که همین هایی هستند که میبینید. از جدید هم همین امروز برخورد کردم و برایم جالب بود.

کتاب آقای شیخ عبد الهادی فضلی –القرائات القرآنیه تاریخ و تعریف- را ببینید. اگر صاحب التمهید شاگرد آقای خوئی بودند ایشان هم شاگرد آقای خوئی بودند. ایشان با متانت بسیاری، حرف آقای خوئی را رد میکنند. یعنی برایشان واضح است. شانزده مرحله کرده‌اند. اگر به مقام اول رسیدیم حتماً تذکر بدهید که شانزده مرحله‌ای که آقای فضلی در تحقق قرائات می گویند را ببینیم. همینطور بگوییم تواتر ثابت نیست؟! ببینید با چه ظرافتی ایشان شانزده مرحله درست میکنند. کتاب خیلی خوبی است. این هم کنار التمهید یک کتاب درسی است! ایشان که شخصیت شناخته شده است. در نجف بوده‌اند. شاگرد مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای حکیم بودند. کتاب ایشان هم یک کتاب است. در این کتاب دیدم که از مرحوم آقای شعرانی نقل میکنند. آقای شعرانی بهخوبی میگویند که قرائات متواتر است تا شارع مقدس.

بنابراین اگر بخواهید از علماء جدید بگویید، علامه طباطبائی، صاحب روضات الجنات، آقای شعرانی در نقل آقای فضلی، خود ایشان. وقتی مطالب اینها را میبینید به یک اطمینان میرسید. الآن صفحه دوم را ببینید. صاحب وافیه یک عبارتی فرموده‌اند که هر کسی که در اینها چند سالی کار کرده میگوید اصلاً این عبارت چه شد؟ اینطور نیست که در یک فضایی که خیلی زحمت کشیده شده آدم همینطور یک چیزی بگوید. متأسفانه کاری است که شده. ولی در التمهید عبارات تندی هست. امروز برخورد کردم. میگویند «لم یلهج بها سوی المقلدة الرعاع[1]»؛ تواتر سبع را فقط مقلد رعاع میگوید! این بزرگان مقلد رعاع هستند؟! این جور که نمیشود! آقای شیخ هادی فضلی خیلی محترمانه، سندهای خوبی میآورند. اما بیانات التمهید به این صورت است. یعنی با یک محکمی رد می کنند.

---

[1]التمهید فی علوم القرآن ج۲ص۸۹

مسلم بودن تواتر قرائات و اشکال به التمه‌دی

یکی از چیزهایی که امروز دیدم و برایم جالب بود، در جلد دوم، صفحه هشتاد و پنج بود. دو-سه سؤال سنگین مقابل ایشان مطرح می‌شود. به ایشان می‌گویند شما در مورد اختلاف مصاحف عثمانی چه می‌گویید؟ یعنی به‌عنوان اشکال بر صاحب التمه‌دی مطرح می‌شود. ایشان می‌گویند چه کسی گفته که مختلف است؟ یک مثال می‌زنند. می‌گویی در سوره بقره در مصحف شام به این صورت بوده: «و أوصی بها إبراهیم» ولی در مصحف کوفه «و وصی بها ابراهیم» بوده. ایشان می‌فرمایند وقتی به این صورت شد، مسلمین فهمیدند و مصحف شام را کنار گذاشتند.می‌گویند «رفضته العامه». الآن هر کجا می‌روی می‌بینی که ما «اوصی» نداریم. می‌گویند قرآن به این صورت است. مصحف به این صورت مستقر می‌شود.این طور محکم می گویند.

در فدکیه هست، من کل مصحف شریف را به خط عثمان طه بر طبق قرائت ورش از نافع که مصحف مدنی است، قرار داده‌ام. تنها مصحف شام نبوده. الآن شما به اینترنت بروید، خط عثمان طه را بیاورید، مصحف ورش را ببینید. آن دارد «و اوصی». اما ایشان می‌گویند «رفضت العامه». خب نمی‌شود همینطور چیزی گفت و رفت!

دو روز پیش هم به مطلبی رسیدم. فایل آن هم هست. الآن در سودان بالفعل سه قرائت[1] رایج است. ورش از نافع –البته شاید قالون از نافع بود- ابوعمرو بصری و حفص. مصاحف آن هم موجود است. به‌شدت کاری می‌کنند که این سه قرائت بالا بیاید. آقایی که در فایل صحبت می‌کند و درست هم می‌گوید.

اینکه من گفتم بالاتر از ضرورت است، همین است؛ نگذاریم مثل فقه اللغه بشود. الآن بالای صد سال است که فقه اللغه در دانشگاه‌های مهالک عربی شتاب عظیمی گرفته اما در حوزه هنوز خبری از آن نیست. یعنی الآن صبر می کنیم اما بعد ها وقتی می‌فهمیم که مجوریم هر چه کتاب در مورد فقه اللغه در حوزه بنویسیم باید از آن‌ها آدرس بدهیم. همین مسأله قرائت الآن به‌شدت شروع شده است. خودشان هم می‌گویند. بعد از امکانات امروزی، سی دی ها، ضبط‌ها، رکوردها، الآن می‌گویند در کل دنیا چهار قرائت سائده هست؛ ورش، قالون، حفص و دوری. بعد می‌گویی الآن مؤسساتی آمده‌اند قرائت های دیگری که قرائات قرآن است را در محافل تخصصی نشر می‌دهند. شما لوازم این‌ها را تصور می‌کنید ای نه؟!

من این سؤال را مکرر گفته ام. اما باید روی آن بیشتر تأمل کنیم. شعر معروف حافظ را همه شنیده‌اید. می‌گوید:

... رسَد به فریاد ار خود به سان ِحافظ قرآن ز بَر بخوانی در چارده روایت[2]

خب اگر من باشم –مثل چند سال قبل که مباحثه شروع شده بود- وقتی می‌گویی‌م روایت یعنی چه؟ یعنی می‌گوییم با چارده قرائت. اصلا ً باورمان نمی‌شود که حافظ دارد یک اصطلاح می‌گوید. چون درسش را نخوانده‌ایم. می‌گوییم چارده روایت یعنی چارده قرائت . خب این غلط است. هر کسی

که کمی بلد است می‌گوید حافظ دارد طبق اصطلاح می‌گوید. هفت قرائت، چهارده روایت. اصلا درست نیست که اینها را به جای هم به کار ببریم. او دارد دقیق، اصطلاح کلاسیک را می‌گوید.

سؤال دوم؛ حافظ دارد به این افتخار می‌کند؟ یا خجالت می‌کشد؟ سر خجالتش به زیر است که می‌گوید من ذهنم را از چهارده اشتباه، اجتهادات غده‌ای پر کرده‌ام!!! آیا این را می‌گوید؟! یا دارد افتخار می‌کند؟! چهارده روایت را کلام خدا و قرآن می‌داند و به آن افتخار می‌کند. نه اینکه بگوید چند نفر اجتهاد کرده‌اند و از روی جهل به خدا اسنتاد داده‌اند، من هم ذهنم را از اجتهادات آنها پر کرده‌ام. خب چرا این کار را کرده؟ چرا در زمان ما چهار قرائت سائد است اما او می‌گوید چهارده؟ چون زمان او چهارده تا مانند چهارتای الآن پخش بود. هر کجا می‌رفت موجود بود. مخاطب داشت و او را تحسین می‌کردند. الآن این کار شروع شده است. ما به این فکر باشیم که مبادی و تراث فقه شیعی را قبل از قرن یازدهم بخوانیم و بحث کنیم. ببینید الآن صاحب مفتاح الکرامه چقدر به گردن ما حق دارند. اینها را می‌گویند و آن فضا را برای ما زنده می‌کنند. اگر ما زنده نکنیم باید بگوییم ظرف سرکه است. یعنی الآن یک بخش عظیمی که شروع کرده‌اند، ظرف سرکه را باز می‌کنند؟! ظرف سرکه نیست بلکه ما مبانی اشتباه رفته‌ایم. ما گفته ایم مقدمه رعاع و... . تعبیرات عجیبی دارند. همین امروز دیدم. ما با تواتر به این صورت برخورد بکنیم؟! بعد بگویند معلوم است که در مصحف مسلمین جز «و وصی» نیست.

شاگرد: سعودی شبکه زنده‌ای دارد که حرمین را به‌صورت زنده نشان می‌دهد. در آن پخش زنده قرآن هم پخش می‌کند. من که دقت کردم دیدم چند قرائت را پخش می‌کند.

استاد: همین تازگی هم دیدم. صدا می‌آمد. شبکه قرآن قرائت مصطفی اسماعیل را گذاشته بود که مکرر در مکرر «ملک یوم الدین» می‌خواند. همین بچه‌های زیر سن ده سال از او تقلید می‌کنند و همین سوره را می‌خوانند. از بچگی «ملک یوم الدین» می‌خوانند. بچه ای که با امکانات پیشرفته امروز، با صوت و تصویر و... از بچگی قرائت عشر را می‌بینند. ذهنش با آنها مانوس است. خیلی با ما فرق می‌کند. و همچنین سائر مصاحف؛ عرض کردم وقتی مصحف ورش را می‌بینند «اوصی» است. می‌بینند که قاری آنها می‌خواند. می‌بینند که قاری الجزائر «سلام علی آل یاسین» می‌خواند. حال ما تلاش کنیم و بگوییم که اینطور نیست.

---

[1]فدکیه؛ وهذه القراءات العشر يدرسها طلاب قسم القراءات بكلية القرآن الكريم ، وأما الرواية فهي ما ينسب إلى الآخذ عن إمام من أئمة القراءة، والرواياتالتي يقرأ بها أهل السودان هي : الدوري ، وحفص، وورش، يدرسها طلاب قسم الدراسات الإسلامية بكلية القرآن الكريم ، ورواية الدوري كانت هي السائدة في السودان.

[2]حافظ، غزلیات، غزل شماره ۹۴

امام علی (ع) اعلم به علم قرائات

مطلب دیگری که میخواستم عرض کنم اما نشد، این است: -قبلاً اینها را دیده بودم. اما یک چیزهایی است که وقتی به آنها برخورد میکنم گویا باید دوباره عنوان شود.- مرحوم ابن شهر آشوب شاگرد قطب راوندی است. اینها از اجلاء علماء امامیه هستند. قبلاً عبارت قطب راوندی را خواندم دوباره تکرار نمیکنم. در سه جای فقه القرآن داشتند. شما جواهر را ببینید. مفصل از آن اسم میبرند؛ قطب در فقه القرآن به این صورت فرموده است. قطب راوندی در سه جا تصریح میکنند که نزد ما شیعیان وقتی دو قرائت ثابت بود، دو آیه است. اصلاً من در فدکیه یک عنوان درست کردهام. وحید بهبهانی میگویند «عندنا»، ایشان هم میگویند «عندنا». «عندنا»یی که وحید دارد مدرکی است و به تبع حرف اخباریین است. و الا معظم المجتهدین من اصحابنا میگفتند «ان الکل مما نزل به الروح الامین».

حال شاگرد قطب را عرض کنم؛ مناقب آل ابیطالب علیهم السلام، جلد دوم، صفحه چهل و دوم؛ ایشان یک بابی به نام «فصل فی مسابقة بالعلم[1]». میگویند امیرالمؤمنین علیهالسلام سرآمد همه امت در علم هستند. علماء امت چه کسانی هستند؟ مفسرین، لغویین، نحویین و... . اینها را ذکر میکنند. یکی از آنها این است: «و منهم علمائهم بالقرائات»؛ بخشی از امت اسلامی کسانی هستند که علم به قراءات دارند. بعد میفرمایند:

> أحمد بن حنبل وابن بطة وأبو يعلى في مصنفاتهم عن الأعمش عن أبي بكر بن عياش في خبر طويل انه قرأ رجلان ثلاثين آية من الأحقاف فاختلفا في قراءتهما فقال ابن مسعود هذا بخلاف ما أقرأه فذهب بهما إلى النبي فغضب وعلي عنده فقال علي :رسول الله يأمركم أن تقرأوا كما علمتم**[2]**

حال عبارت خود ابن شهر آشوب را ببینید.

«وهذا دليل على علم علي بوجوه القراءات المختلفة»؛ این دلیلی است که بر اینکه همه این قرائات را امیرالمؤمنین بلد بودند. هر کدام را که بلد نبودند میگفتند همانطوری که به تو یاد دادهاند بخوان.

من می خواهم این را عرض کنم: در تفسیر طبری، جلد اول، صفحه ۲۳، حدیث سیزده و چهارده را نگاه کنید. خیلی جالب است. در کتاب های مهم اهل سنت که در فن قرائات، این همه حرف زده شده، موافق نقل ابن شهر آشوب است، امیرالمؤمنین علیه السلام بهعنوان کسی که در قرائات هم آگاه هستند و هم صاحب سرّ پیامبر هستند، معرفی شدهاند. حدیث سیزدهم از خود ابن مسعود است. میگوید:

> قال عبد الله بن مسعود: تمارينا في سورة من القرآن، فقلنا: خمس وثلاثون أو ست وثلاثون آية. قال: فانطلقنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فوجدنا عليًّا يُناجيه،قال: فقُلْنا: إنّا اخْتَلَفْنا في القِراءَةِ. قال: فاحْمَرّ وَجْهُ رَسُولِ اللّهِ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ، وقال: «إنّما هَلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ بِاخْتِلافِهِمْ بَيْنَهُمْ» قال: ثُمّ أسَرّ إلَى عَلِيٍّ شَيْئًا، فقال لَنا عَلِيٌّ: إنّ رَسُولَ اللّهِ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ أمَرَكُمْ أنْ تَقْرَؤوا كما عُلِّمْتُمْ[3]

«...فانطلقنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فوجدنا عليًّا يُناجيه»؛ نجوا سرّگونه صحبت کردن است.**«ثُمّ أسَرّ إلَى عَلِيٍّ شَيْئًا»**؛ همیشه من این روایت را میگفتم؛ حضرت به جای اینکه خودشان به آنها بگویند، در اینجا نشان میدهند که علی واسطه بین من و شما است. با اینکه ابن مسعود حاضر بود. میگوید حضرت یواشکی به امیرالمؤمنین چیزی گفتند و حضرت زدم ما پس گفتند. شما بگویید این یعنی چه؟**«یناجیه و اسرّ الی علی»**؛ خب خود حضرت میگفتند، آنها که حاضر بودند. خیلی جالب است.**«فقال لنا علي: إنّ رَسُولَ اللّهِ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ أمَرَكُمْ أنْ تَقْرَؤوا كما عُلِّمْتُمْ»**.

روایت بعدی هم همینطور است.

عَنْ زِرِّ بْنِ أَرْقَمَ، قال: كُنّا مَعَهُ في المَسْجِدِ فَحَدّثَنا ساعَةً ثُمّ قال: جاءَ رَجُلٌ إلَى رَسُولِ اللّهِ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ، فقال: أقْرَأنِي عَبْدُ اللّهِ بْنُ مَسْعُودٍ سُورَةً، أقْرَأنِيها زَيْدٌ، وأقْرَأنِيها أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، فاخْتَلَفَتْ قِراءَتُهُمْ، فَبِقِراءَةِ أيِّهِمْ آخُذُ؟ قال: فَسَكَتَ رَسُولُ اللّهِ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ قال: وَعَلِيٌّ إلَى جَنْبِهِ، فقال عَلِيٌّ: «ليَقْرَأْ كُلُّ إنْسانٍ كما عُلِّمَ، كُلٌّ حَسَنٌ جَمِيلٌ»[4]

این را برای حرف منافق ابن شهر آشوب آوردهام. ایشان میگویند که امیرالمؤمنین عالم به وجوه قرائات بود. جلساتی که در دو-سه سال پیش در اینجا داشتیم یادتان باید؛ شاید دو روز بحث کردیم و در مباحثه احدی نبود که مخالف این استظهار باشد. در استظهار از جملهای که در حدیث جزیره خضراء بود که سید شمس الدین در جزیره خضرا به علی بن فاضل چه گفت؟ علی بن فاضل میگفت ما که قرآن میخوانیم میگوییم نافع اینطور میگوید، کسائی اینطور و... . سید گفت ما در اینجا اینها را نمیشناسیم. ما میدانیم جد ما امیرالمؤمنین به املاء رسول الله نوشتند. وقتی اختلاف قرائات را که گفت، میگوید «فالجمیع قرائة امیرالمؤمنین». این هم موافق با حرف ابن شهر آشوب است.

---

[1]مناقب آل أبي طالب - ط المكتبة الحيدرية ج ۱ ص۳۰۹

[2]همان ۳۲۱

[3]المكتبة الشاملة؛ كتاب تفسير الطبري = جامع البيان ط هجر ج۱ص۲۳

[4]همان ۲۴

تهافت بین کلمات صاحب جواهر در موارد تواتر قرائات

آخرین نکته را عرض کنم. وقتی یک مبناء غلط جلو می‌آید، می‌بینیم در کتاب‌های آن‌ها با تعارض هایی برخورد می‌شود. یکی از آن‌ها کتاب مبارک جواهر است. قبلاً هم گفته ام. امروز نکته برای بحث اینجا دارم. جواهر جلد نهم، صفحه ۲۹۱-۳۰۰؛ صاحب جواهر مفصلا با تواتر قرائات در می‌افتند. اشکال و ایراد و ... . گفتم از کجا شروع شده، از اخباریین و وحید و... . حالا به جواهر بیایید. نمی‌دانم این را قبل از آن نوشته بودند یا نه. بعید می‌دانم صلات را قبل از این نوشته باشند. احتمال حسابی دادم که کتاب النکاح جواهر قبل از صلات نوشته شده است. و الا شما در آن جا آنطور فرمایش دارید ولی در اینجا اینطور؟! جواهر جلد سی و یک، کتاب نکاح، صفحه سی ام؛ خیلی عالی با دلالت روشن می‌گویند:

> فلو أصدقها تعليم سورة وجب تعيينها رفعا للجهالة ، ضرورة اختلاف أفرادها اختلافا شديدا وحينئذ فلو أبهم فسد المهر ، وكان لها مع الدخول لا بدونه مهر المثل بلا خلاف أجده في شيء من ذلك ، وإن كان قد يشكل أصل الحكم بما سمعت ...**[1]**

«فلو أصدقها تعليم سورة وجب تعيينها»؛ مهر نباید مبهم باشد. اگر زوج مهر زوجه خود را تعلیم سوره ای از قرآن قرارداد، اگر سوره را معین نکند مهر باطل است. باید بگوید سوره بقره، سوره الرحمان، سوره یس. «**فلو أبهم فسد المهر**».

> وهل يجب تعيين الحرف أي القراءة من قوله عليه‌السلام: « نزل القرآن على سبعة أحرف » [٢] بناء على أن المراد منه القراءات السبع وإن كان في نصوصنا نفي ذلك ، وأن المراد أنواع التراكيب من الأمر والنهي والقصص ونحوها؟ قيل والقائل بعض الأصحاب نعم يجب ذلك مع فرض عدم فرد ينصرف إليه الإطلاق ، لشدة اختلافها وتفاوت الأغراض فيها. وقيل والقائل الأكثر كما في كشف اللثام لا يجب للأصل وعدم تعيين النبي صلى‌الله‌عليه‌وآله وسلم ذلك على سهل [٣] مع أن التعدد كان موجودا في ذلك الزمان واغتفر هذه الجهالة بعد فرض جواز الجميع ، وحينئذ فيلقنها الجائز منها ، سواء كان إحدى السبع أو المركب منها ، بل في المسالك أن المتواترة لا تنحصر في السبع ، بل ولا في العشر كما حقق في محله وهو أشبه بإطلاق الأدلة وعمومها السالمة عن معارضة اعتبار الأزيد من ذلك ، والاقتصار على المتواتر لانصراف إطلاق التعليم إليه ، ثم إن التخيير إليه ، ضرورة كون الواجب في ذمته أمر كلي موكول إليه كغيره من الدين الكلي.

«وهل يجب تعيين الحرف أي القراءة»؛ وقتی زوج میخواهد مهریه زنش را قرائت قرآن قرار دهد، در مهریه باید اسم آن قرائت را هم ببرند؟**«من قوله عليه‌السلام: نزل القرآن على سبعة أحرف»؛** بعد میگویند البته بنابر اینکه سبعة احرف به‌معنای سبع قرائات باشد. نزد ما امامیه حرف واحد است. صاحب جواهر اینها را میگویند. خب حالا باید تعیین حرف بکند یا نکند؟ باید بگوید قرائت مدنیین یا عراقیین یا نه؟

«قيل والقائل بعض الأصحاب نعم يجب ذلك مع فرض عدم فرد ينصرف إليه الإطلاق»؛ باید تعیین کند و بگوید من کدام قرائت را به شما تعلیم میکنم. ورش است؟ قالون است، حفص است؟ وقتی میگوید قرآن را به تو تعلیم کنم در متفاهم عرف به یک قرائت خاص انظار نمیشود. اگر قرائت عامه حفص بود، اطلاق، انظار به حفص بود. این قیل میگوید چون اطلاق نداریم باید تعیین کند.

«وقيل والقائل الأكثر كما في كشف اللثام لا يجب»؛ گفتهاند که تعیین حرف نیاز نیست. چرا؟ هر قرائتی که میخواهد میتواند به او یاد دهد. اکثر فقها گفتهاند که تعیین حرف نیاز نیست.**«للأصل وعدم تعيين النبي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذلك على سهل»؛** که گفتند برو به او قرآن یاد بده،**«مع أن التعدد كان موجودا في ذلك الزمان»؛** در آن زمان این قرائات بود. حضرت هم گفتند به او قرآن یاد بده. اگر در مهر نیاز بود که تعیین حرف شود، خب حضرت میفرمودند. درحالیکه تعیین نکردند.**«مع أن التعدد كان موجودا في ذلك الزمان»؛** چه قدر لفظ خوبی است. عدهای میگویند اینها برای اینکه بحثشان را پیش ببرند، به جای اختلاف قرائت میگویند تعدد قرائات. این را صاحب جواهر میگویند. **«واغتفار هذه الجهالة بعد فرض جواز الجميع ، وحينئذ فيلقنها الجائز منها».**

چیزی که میخواهم برای شنبه تأکید کنم، این است؛ حتماً آن را با عنایت نگاه کنید. چیز مهمی در بردارد. صاحب جواهر در دنباله چه میگویند؟ البته شهید در مسالک هم دارند. اینجا ناظر به آن جا است. میفرمایند:

«سواء كان»؛ حالا این شوهر کدام قرائت را به زوجه یاد بدهد؟هر چه که جایز است. **«إحدى السبع»**؛ چه یکی از این قرائات سبع باشد.**«وأو الملفق منها»؛** یا یک بخشی از اقرائش از نافع باشد و مقداری از آن از حفص باشد. یعنی تلفیق کند.**«بل في المسالك أن المتواترة لا تنحصر في السبع»؛** اصلاً قرائات متواتر منحصر در سبع نیست.**«بل والى في العشر»؛** اینجا منظور من است.

«كما حقق في محله»؛ اینها جزاف گو نیستند. من بعداً خدمت شما میگویم. کسانی که تشریف داشتید میدانید که من به‌شدت مدافع این بودم. ان شاالله آن را خدمت شما توضیح میدهم. عشر که متواتر است اما بیرون از عشر هم متواتر داریم. تنها باید قدم به قدم جلو برویم و کالشمس شود.**«بل في المسالك أن المتواترة لا تنحصر في السبع بل والى في العشر»؛**یعنی ما میتوانیم در غیر عشر هم متواتر پیدا کنیم.

روی این چیزهایی که عرض کردم تامل بفرمایید. صفحاتی هم که در ذیل موضوعات خاص اخیراً ایجاد کردم را ببینید. هر چه مطلبی در در آن ای له آن پیدا می کنید در آن جا ارسال کنید ای بعدا به ما بفرمایید. یادداشت کنید و... . الان آقا دو جزوه به من داده اند. زحمت کشیده اند. یکی از آن ها شروع بحث است. هر کسی روی ذهنیتی که دارد یک جزوه به این شکل در در ای تایپ ای توضیح اقوال ای جمع مستندات آن ها بنویسد.

اینکه آقا فرمودند آیا صالح هست یا نیست، اگر جلو رفت برای شما واضح میشود که این بحث‌ها صالح هست یا نیست. گمان من این است که نیاز است.

شاگرد: در منظرهای که یک شخص شیعی با یک سنی داشت، وقتی بحث به قرائات کشیده شد، از تعبیری بدی استفاده کرد.

استاد: قبلاً گفتم، یکی از آقایان میگفت در یک جلسه بودیم شخصی گفت خدا لعنت کند این قراء سبعه را که مسلمانان را به این صورت مبتلا کردهاند! من چرا میگویم این بحثها نیاز است؟ چون دیگر به این صورت نخواهد ماند. یعنی آیندگان ما و کسانی که خواهند آمد به ما فحش میدهند که شما کمکاری کردید؛ این تراث ما را که کوبیده بودند احیاء نکردید. نگفتیدکه این حرفها هست. لذا حتماً نیاز است که ما اینها را از کتاب ها و تراثمان بگوییم.

شاگرد: مطلبی که از جزیره خضراء نقل میکنید بهعنوان شاهد میآورید؟ چون روایت که نیست.

استاد: من در دو-سه جلسه صحبت کردم. به فایل های آن گوش بدهید. من اصلاً نخواستم تأیید کنم. مفصل بحث کردیم. هم استظهار را دیدیم. هم اینکه اصلاً درست هست یا نیست. خود مرحوم نوری که فصل الخطاب را نوشته اند این را ترجمه کردهاند. به اینجا هم که رسیدند بهگوناهای ترجمه کردهاند که ... . همه اینها را خواندهایم و در فدکیه هم گذاشتهام. در فدکیه ذیل جزیره خضراء این را آوردهام و ترجمهآن را هم آوردهام.

---

[1]جواهر الكلام ج۳۱ ص۳۰

تفاوت فتوای مجتهدین و اختیار القرائه

شاگرد:اجازاتی که در قرائت میدادند شما میفرمایید متواتر بوده، اگر حفص قرائتی را اجازه میدهد قرائت دیگر را اجازه میدهد.

استاد: نه، نفی نمیکند. یکی از مهمترین اشکالات همین است. برای این است که اصلاً با آن فضا آشنا نیستند.

شاگرد: یعنی تشریفاتی است؟

استاد: نه، تشریفاتی نیست. ان شالله مثالهای روشنی میآوریم. یکی از آنها را میگویم دنبالش بروید و نگاه کنید. «اللّهُ الّذي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً[1]». مصحفی که ما الآن داریم کدام یک از آنها است؟ «خلقکم من ضَعف» است. قرائت حفص است. به کتب علوم قرآنی مانند النشر بروید و نگاه کنید. یکی از چیزهایی که از حفص معروف است، این است: میگوید من تمام قرآن را مثل استادم عاصم خواندم مگر در «ضعف». قرائت حفص «ضُعف» است. چطور؟ حفص میگوید من خودم «ضُعف» خواندم اما قرائت ما که حفص است «ضَعف» است. اینها سؤالات ساده‌ای است، به دنبالش بروید. اگر این برای شما واضح شد، میبینید وقتی مصادیق کار نکردند، از دور او را رد میکنند. اختیار القرائه را این جزری توضیح میدهد. میگوید اختیار القرائه مثل فتوای مجتهدین نیست. اختیار قرائت در فضای اقراء اصطلاحی است. این اصطلاح را باید بدانیم. شیخ هادی فضلی آن را خوب توضیح میدهند. اما آنها با آب و تاب میگویند این او را رد کرده. ای روایاتی که رد کرده.

البته ما نمیخواهیم جانب افراط و تفریط را بگیریم و جلو برویم. میخواهم بگویم اینی که این اجله به این محکمی رد در آنها میفرمایند این ردها جواب گو نیست. به این هایی که گفتم مراجعه کنید. «هیت لک» هم بود که رد فدکیه گذاشته‌ام. یک قرائت دیگری هم بود که آن هم جالب بود. ان شالله بعداً میگویم و میبینید که حفص چطور میشود.

شاگرد: «امة وسطا» را هم میگویید؟

استاد: نه، آن روایتی که میخواستم از حفص بگویم این نیست. یکی از متفردات حفص است. در فدکیه هست. به صفحه علوم قرآنی بروید. یک موضوعات خاص هست. الآن شاید حدود پنجاه مورد شده. به آخرین های آن بروید. چون اخیراً گذاشته‌ام. همانی است که التمهید فرموده‌اند «تحمسات عاطفیه».

شاگرد: تعبیری که ایشان از تواتر دارند، تعبیری نیست که حضرت عالی دارید. یعنی اشتباه متوجه شده‌اند. یعنی اصلاً آن را حجت نمیدانند. یعنی مشکل از تعبیر تواتر شروع میشود.

استاد: حکمت شادی ناصر هم تواتر را معنا کرده و در آخر گفته دیدی که اینطور تواتری نیست. اصلاً مطالبی که چه عرض کنم؟! اسم آن را هم تحقیق علمی میگذارند. ان شالله عرض میکنم. ایشان تواتری که در اصول و فقه هست را معنا کرده، بعداً هم شروع کرده به اشکال کردن. و حال آنکه تواتر شادی بالای بیست قسم شود. شما باید کمک کنید به مثالهایی که انواع تواتر را از هم جدا میکند فکر کنید. ان شالله عرض میکنم. انواع تواتر را که ببینید میبینید این بحثها کنار میرود. یعنی فضا، فضای دیگری میشود. با مبادی دقیقی که اینطور نیست که تواتر حالت دو ارزشی داشته باشد.

شاگرد: فقها معاصر الآن قائل به جواز قرائت سبع هستند. صاحب جواهر در آن جایی که میخواهد فتوا بدهد میگوید سبع.

استاد: خود مرحوم آقای خوئی میگوید جایز است. شیخ هادی فضلی که شاگرد ایشان هستند. میگویند شما بعد از اینکه کار را خراب کردید و گفتید نه «مالک» و نه «ملک» و لذا باید دو نماز بخوانیم، بعد میگویید حال روایت آمده «اقرءوا كما يقرأ الناس، اقرءوا كما علمتم[2]» ایشان میگویند روی مبنای خودتان سند این روایت ضعیف است. خود شما هم عمل اصحاب که امامیه اجماع کردهاند جابر نمیدانید لذا روی مبنای خودتان چطور میخواهید این روایت را درست کنید؟! پس باید دو نماز بخوانیم. این را در البیان فرمودهاند. عجائبی دارند! مثلاً میگویند علامه حلی که محکم میگویند سبع متواتر است، متأثر از سنی ها هستند. خب علامه حلی متأثر از سنی هاست؟! به همین سادگی بگوییم؟! آن هم کسانی که میگویند یک عمر در جلسات متعدد نشسته ایم. رسم اقراء این بوده. من بعداً عبارت ایشان را میخوانم. مقرر می گفته اگر تنها من بخوانم کافی نیست و به تو اجازه نمیدهم. چرا؟ چون چه بسا کسی بهخوبی تلقی میکند اما وقتی میخواهد بخواند مثل استاد نمیخواند. من باید بخوانم. باید گوش بدهی و بعد بر من عرض کنی.

در فایل هایی که آقا برای من فرستادهاند اینها را قشنگ توضیح میدهد. عرض یعنی چه؟ یعنی دوباره استاد باید ببیند آن چه که از استادش شنیده، دای گرفته تا ادا کند ای نه؟! لذا گاهی که مقرر برای شاگردش میخواند میگوید تو کامل شدی اما اگر بخواهم به تو اجازه اقراء بدهم باید دوباره بر من بخوانی. یعنی بدانم که وقتی برای شاگردانش میخوانی، ببینم همانی که من از استادم شنیدهام را انتقال میدهی. با این دقت ها آمده، جلو هم میرود. آن وقت بگوییم «اسنادات اصطناعیه»؟! همینطور ساختگی؟! یعنی همینطور این را به آن میچسبانند و تشریفاتی میشود. خب این جور است؟! آقای فضلی جواب میدهند و میگویند این صحیح نیست. اگر کسی میخواست سند درست کند موارد دقیقه را میگوید که قبول نداریم و این ضعیف است؟! خب همه جا را درست میکرد و جلو میرفت. اصلاً به این صورت نیست. یعنی فضا فضایی است که باید دوباره فکر شود. ما هم کاری که میکنیم این است که این حرفها دوباره زده شود. وقتی در السنه آمد ناظرین قضاوت میکنند.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]الروم ۵۴

[2]بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج۱، ص: ۱۹۳